



مقایسه الگوی رشر و قراملکی در تفسیر تطور تاریخی منطق در دوره اسلامی

فرشته ابوالحسنی نیارکی^۱

نیکولاس رشر، دانشمند معاصر آلمانی و استاد دانشگاه پیتسبورگ آمریکا، مطالعه فراوانی در تاریخ منطق و به ویژه تاریخ منطق در جهان اسلام داشته است. رشر در این حوزه مقالات و آثار با ارزشی منتشر نموده است. وی با توجه به چنین آثاری، علی الاصول باید مدلی در توصیف تطور تاریخی منطق دوره اسلام داشته باشد. نگاهی بر آثار وی نمایانگر چنین الگویی است.

در ایران یکی از محققینی که در تاریخ منطق به پژوهش پرداخته و در این باب مقالاتی ارائه کرده و متون گرانبهایی را در تاریخ منطق تصحیح کرده است، دکتر احد فرامرز قراملکی استاد دانشگاه تهران است. ایشان دیدگاههای تاریخی خود را در مقالات و در آغاز آثار تصحیحی خود بیان کرده اند و بر اساس پژوهش های پیش تر از خود، با تمایز نظام های منطق نگاری نه بخشی و دو بخشی در دوره اسلامی، تبیینی از تطور تاریخی بدست داده است. وی خود را مبدع این الگو نمی داند و به پیشینیانی اشاره می کند که بر این امر به نحوی وقوف یافته اند. اما

تدوین الگو و ارائه آن به صورت مستند، مستدل و در چارچوب یک نظریه را می‌توان حاصل تلاش ایشان دانست. از آنجا که بررسی تطبیقی و مقایسه پرتویی است در فهم عمیق تر و کشف قوت ها و ضعف های نظرات، شایسته است ضمن گزارش اجمالی و مقایسه الگوی این دو، به برخی وجوه شباهت و افتراق آنها اشاره پرداخته شود. بر اساس الگوی رشر^۲ سال‌ها پس از آشنایی مسلمانان با کتاب‌های نه‌گانه ارگانون ارسطو، منطق دوره اسلامی تنها رنگ و بوی یک مکتب که همان مکتب بغداد بود را به خود گرفته بود. اما پس از ظهور بوعلی و اجتناب وی از تقلید صرف از ارسطو^۳، روند مطالعات منطقی دستخوش تغییراتی شد. از جمله این تغییرات این بود که به دلیل نفوذ فراوان و سیطره علمی ابن‌سینا، کتاب‌های آموزشی پس از وی عمدتاً تعلیقات و شروح کتاب‌های ابن‌سینا بود و نه ارسطو. این امر در اثر این رویکرد ابن‌سینا بود که یک کتاب منطقی را دیگر شرحی بر آثار ارسطو نمی‌دانست، بلکه مقاله یا اثری مستقل تلقی می‌کرد که مشتمل بر زمینه و اسلوب خویش باشد.

رشر این مخالفت ابن‌سینا با تقلید صرف از ارسطو را آهنگ پیدایش مکتبی منطقی به نام مکتب شرق در جهان اسلام معرفی می‌کند. شاید بتوان گفت «شرق» واژه ایست مأخوذ از خود بوعلی، زیرا وی نویسنده حکمت مشرقیه و منطق مشرقیین و معطوف به رهاورد های منطق اسلامی است. این سنت پس از او عمیق تر شده و غزالی صاحب قسطاس مستقیم به جای منطق یونانی از منطق قرآنی جويا می‌شود و کسانی مثل سهروردی در برابر منطق بحثی سخن از منطق اشرافی می‌زنند و ملاصدرا در التنتیج از وی پیروی می‌کند. البته باید توجه داشت که در الگوی رشر از شرقی بودن سخن گفته می‌شود و نه اشرافی بودن. به هر حال، بر اساس سخنان رشر، تقسیم بندی مکاتب به شرق و غرب در اثر جدل طبی- فلسفی میان ابن بطالان و ابن رضوان در قرن پنجم پدید آمد. ابن بطالان مقلد مکتب بغداد بود و ابن رضوان پیرو ابن‌سینا و حامی مکتب شرق. این تقسیم بندی در قرن هفتم با نزاع میان پیروان فخر رازی از یک طرف و کمال الدین بن یونس و طوسی از طرف دیگر بسیار جان گرفت و به نزاع میان مکتب شرق و غرب تبدیل شد.

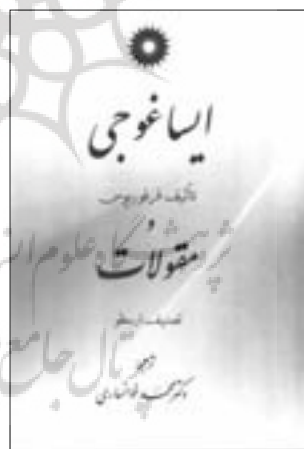
نیکولاس رشر برای برشمردن تغییراتی که پیش و پس از ابن‌سینا در مطالعات منطقی به تحقق پیوست، از این دو اصطلاح یعنی «مکتب غرب» و «مکتب شرق» استمداد می‌طلبد. ابن‌سینا سخنگو و سر آغاز مکتب شرق و فارابی سخنگو و سر آغاز مکتب غرب است. رشر منطق شرق را جریانی در تعارض با فهم فارابی و پیروانش از منطق ارسطو دانسته است، اما مکتب غرب را بازتاب همان مکتب بغداد در میان مسلمانان می‌داند که توسط سریانیان از یونانی به عربی منتقل گشت.

مکتب غربی [رویکرد غربی - یونانی منطق] با نوآوریها و بدعتهای ابن‌سینا به مبارزه برخاست. ابن ملکا (۱۰۷۵-۱۱۷۰) و شاگردش «فخرالدین رازی» (۱۱۴۸-۱۲۰۹) [۵۳۲-۵۹۳] و عبداللطیف (۱۱۶۲-۱۲۳۱) و ابن العسال (۱۲۵۰-۱۱۹۰) از فارابی حمایت می‌کردند. این گونه بود که رشر از این دو مکتب برای تبیین تحولات منطقی در اسلام بهره می‌جوید.

نقطه عطف منطق نه بخشی و دو بخشی استاد قراملکی نیز ابن‌سینا است. داستان پیدایش این دو گرایش در منطق دوره اسلامی به دسته بندی منطق دانان از کتاب های منطقی ارگانون ارسطو پیوند خورده است. ساختاری که از ارگانون منطقی و از مکتب بغداد به مسلمانان به ارث رسید و در مکتب غرب مورد نظر رشر ادامه یافت، در اصطلاح استاد قراملکی همان ساختار نه بخشی است که عبارت بود از: ایساغوجی، مقولات، عبارت، قیاس، برهان، جدل، مغالطه، خطابه، شعر.

به زعم دکتر قراملکی، عده‌ای پنداشته‌اند که آثار موجود از ارسطو به قلم خود وی سامان یافته است. در حالی که رساله‌های منطقی ارسطو با ساختار امروزی آن، حاصل تدوین و گردآوری در روزگار پس از ارسطوست. سال‌ها پس از ارسطو، طبیعیات وی، سپس مابعدالطبیعه و بعد از آن یعنی تقریباً شش قرن بعد از ارسطو، منطق وی جمع‌آوری شد. شش رساله مقولات، عبارت، قیاس، برهان، جدل و مغالطه در مجموعه واحدی سامان یافت و نام ارگانون یا

رشر
این مخالفت ابن‌سینا
با تقلید صرف از
ارسطو را
آهنگ پیدایش
مکتبی منطقی به نام
مکتب شرق
در جهان اسلام
معرفی می‌کند.



غزالی
صاحب قسطاس
مستقیم به جای
منطق یونانی
از منطق قرآنی
جويا می‌شود.

ارغنون به خود گرفت. سه رساله خطابه، شعر، ایساغوجی توسط ارسطو تدریس شده است اما در این که آیا جای آن در منطق است یا خیر، بین شارحان و گزارشگران وی نزاع است.

اسکندر افرویدی شارح برجسته آثار ارسطو در دوره بیزانس، دو رساله خطابه و شعر را جزو این مجموعه نمی‌دانست، اما شارحان یونانی زبان متأخر در دوره اسکندریه آن دو را به این مجموعه افزودند. منطقی که از طریق حوزه اسکندریه با ترجمه سریانی و سپس عربی به دست مسلمانان رسید، در ابتدا ساختاری هشت بخشی داشت و لذا فارابی اجزای منطق را هشت عدد می‌داند. فرفوربوس شاگرد افلوپین، سخنان پراکنده ارسطو در کتاب برهان و جدل را جمع آوری و نام آن را ایساغوجی نهاد. ایساغوجی نزد مترجمان سریانی در مجموعه منطق ارسطو قرار گرفت و به این ترتیب منطقی نه بخشی رقم خورد.

از نظر استاد، علم منطق در دوره اسلامی در دو جریان عمده تطور یافت که در سده هفتم به دو مکتب رقیب انجامید. نخستین جریان، همان منطق نگاری نه بخشی است که بر اساس میراث به دست آمده از طریق سریانی تطور یافت. به اعتقاد استاد قراملکی، شفای بوعلی از مفصلترین آثار عربی در منطق نه بخشی است و در اوج قله این نظام منطق نگاری قرار دارد. اما اشارات بوعلی با تقسیم علم به دو گونه تصور و تصدیق و به تبع آن دو فرآیند برآمده از آن، یعنی تعریف و حجت، سر آغاز ساختاری نوین در منطق نگاری یعنی منطق نگاری دو بخشی، شد.

منطق نگاری دو بخشی فاقد باب مقولات است و مباحث حد که در منطق نگاری نه بخشی به اعتبار حد حقیقی در کتاب برهان و به اعتبار حد مشهوری در کتاب جدل مورد بحث قرار می‌گرفت، به صورتی مستقل و با سامان و تکاملی افزونتر درآمد و قبل از باب قضایا (عبارت) جای گرفت. غالباً جدل، خطابه و شعر حذف گردید و مباحث برهان و مغالطه صورت اجمالی و پیوستی به خود گرفت. مباحث علم شناسی نیز از کتاب برهان بیرون آمد و به صورت مستقل پیوست منطق شد. و منطق بر اساس تمایز تصور و تصدیق و دوگونه انگاری فکر موصل به تصور و فکر موصل به تصدیق به منطق تعریف و منطق حجت تقسیم گردید. قواعد منطق تعریف و مغالطه های مربوط به آن نیز مانند مبحث حجت مورد توجه قرار گرفت و بسط یافت. می‌توان گفت در منطق نگاری دو بخشی به تدریج مباحث منطق محض از مباحث منطق عملی (صناعات خمس) و منطق کلام پیراسته گردید.

مقایسه تعریف منطق دانان از مفاهیم منطقی مانند تعریف ذاتی، مقول در جواب ماهو، قضیه و نیز مسائل منطقی مانند تحلیل محصورات، اعتبار طبیعی، قضایای ثلاث، مختلطات تمایزی محتوایی را در بین منطق نگاری نه و منطق نگاری دو بخشی نشان می‌دهد. بدون تردید در هر دو جریان یاد شده دانشمندان با یکدیگر اختلاف در آرا دارند. هرگز این رشد در تحلیل مسائل منطقی همان دیدگاه ابن‌سینای متقدم در شفا را ندارد، اما مقایسه دو نظام منطق نگاری نه بخشی و دو بخشی به ویژه در سده پنجم تا هشتم نشان از دو مکتب منطقی به دست می‌دهد که در بسیاری از مسائل با یکدیگر تفاوت دارند. در سده های اخیر این تفاوت مورد توجه منطق دانان و مورخان قرار گرفته است. ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۳ ه) آن را در مقدمه مورد توجه قرار داده و سر آغاز نظام نوین منطق نگاری را فخر رازی نپنداشته است و غیاث الدین دشتکی، جریان دوم را دیدگاه متأخران دانسته است و جابر انصاری دو جریان را به عنوان دیدگاه متقدمان و متأخران خوانده است. آنان فقط به تفاوت محتوایی اشارت داده اند. وایتیه مترجم نجات به لاتین بر این امر وقوف یافت و در میان معاصران محمد تقی دانش پژوه در مواضع مختلفی از تفاوت دو نظام منطق نگاری نه بخشی و دو بخشی سخن گفت.

این ساختار جدید، مورد توجه کسانی چون غزالی، فخر رازی، شیخ اشراق،



ابن سینا

درآمد و قبل از باب قضایا (عبارت) جای گرفت. غالباً جدل، خطابه و شعر حذف گردید و مباحث برهان و مغالطه صورت اجمالی و پیوستی به خود گرفت. مباحث علم شناسی نیز از کتاب برهان بیرون آمد و به صورت مستقل پیوست منطق شد. و منطق بر اساس تمایز تصور و تصدیق و دوگونه انگاری فکر موصل به تصور و فکر موصل به

تصدیق به منطق تعریف و منطق حجت تقسیم گردید. قواعد منطق تعریف و مغالطه های مربوط به آن نیز مانند مبحث حجت مورد توجه قرار گرفت و بسط یافت. می‌توان گفت در منطق نگاری دو بخشی به تدریج مباحث منطق محض از مباحث منطق عملی (صناعات خمس) و منطق کلام پیراسته گردید.

مقایسه تعریف منطق دانان از مفاهیم منطقی مانند تعریف ذاتی، مقول در جواب ماهو، قضیه و نیز مسائل منطقی مانند تحلیل محصورات، اعتبار طبیعی، قضایای ثلاث، مختلطات تمایزی محتوایی را در بین منطق نگاری نه و منطق نگاری دو بخشی نشان می‌دهد. بدون تردید در هر دو جریان یاد شده دانشمندان با یکدیگر اختلاف در آرا دارند. هرگز این رشد در تحلیل مسائل منطقی همان دیدگاه ابن‌سینای متقدم در شفا را ندارد، اما مقایسه دو نظام منطق نگاری نه بخشی و دو بخشی به ویژه در سده پنجم تا هشتم نشان از دو مکتب منطقی به دست می‌دهد که در بسیاری از مسائل با یکدیگر تفاوت دارند. در سده های اخیر این تفاوت مورد توجه منطق دانان و مورخان قرار گرفته است. ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۳ ه) آن را در مقدمه مورد توجه قرار داده و سر آغاز نظام نوین منطق نگاری را فخر رازی نپنداشته است و غیاث الدین دشتکی، جریان دوم را دیدگاه متأخران دانسته است و جابر انصاری دو جریان را به عنوان دیدگاه متقدمان و متأخران خوانده است. آنان فقط به تفاوت محتوایی اشارت داده اند. وایتیه مترجم نجات به لاتین بر این امر وقوف یافت و در میان معاصران محمد تقی دانش پژوه در مواضع مختلفی از تفاوت دو نظام منطق نگاری نه بخشی و دو بخشی سخن گفت.

این ساختار جدید، مورد توجه کسانی چون غزالی، فخر رازی، شیخ اشراق،

امام محمد غزالی



ابهری، ارموی، کاتبی، علامه حلی، قطب الدین رازی، تفتازانی قرار گرفت و تدوین نهایی خود را به صورت منطق دو بخشی در قرن هفتم هجری پیدا کرد و تا به امروز نیز ساختار رایج در منطق نگاری بوده است.

فارابی (۳۳۹-۲۶۰) از شارحان و صاحب نظران منطق نگاری نه بخشی است. بعد از فارابی اخوان الصفا قرار دارد. بوعلی متقدم (صاحب شفا) پس از اخوان الصفا در قله اوج منطق نگاری نه بخشی دوره اسلامی است. شفا شرح آزادی از ارگانون ارسطو است. بعد از بوعلی شاگردش بهمنیار (۴۴۲-۳۸۰) صاحب کتاب التحصیل راه منطق نگاری نه بخشی را می‌پیماید. پس از بهمنیار شاگردش ابوالعباس لوکری صاحب بیان الحق قرار دارد و پس از وی ابن رشد اندلسی (۵۹۵-۵۲۰) مطرح می‌شود. پس از ابن رشد، خواجه نصیر الدین طوسی (۶۷۲-۵۹۸) مهمترین مروج و شارح منطق نه بخشی و صاحب اساس الاقتباس قرار دارد. غیاث الدین دشتکی (۹۴۹-۸۷۰) صاحب معیار العرفان در اواخر قرن دهم، پس از خواجه از منطق نه بخشی حمایت می‌کند.

منطق نگاری دوبخشی با ابتکار ابن سینا در اشارات و تنبیهات آغاز می‌شود. وی در منطق خود از تحول برخوردار است و لذا ابن سینای صاحب اشارات را می‌توان ابن سینای متأخر خواند، بر خلاف ابن سینای شفا. در بین متقدمین فخر رازی در شرح خود بر اشارات و در پرتو مقایسه اشارات با شفا به این تحول وقوف یافته است. منطق دانانی چون غزالی (۵۰۵-۴۵۰)، مجد الدین جیلی و دو شاگردش شیخ اشراق (۵۸۷-۵۵۰) و فخر رازی (۶۰۶-۵۴۱)، ارموی (۶۴۶-۵۹۴)، خونجی صاحب کشف الاسرار (۶۴۶-۵۹۰)، ابهری (۶۶۴-۵۹۷) از منطق نگاری دو بخشی حمایت می‌کردند. کاتبی قزوینی (۶۷۵-۶۱۷) شاگرد پر کار ابهری در اوج قله منطق نگاری دو بخشی است. سمرقندی (۷۰۴-۶۳۸)، علامه حسن بن مطهر حلی (۷۲۸-۶۴۸)، قطب الدین رازی (۶۸۹-۷۶۷)، تفتازانی (۷۹۴-۷۲۲) و ملا عبدالله یزدی و کلبوی (د. ۱۲۰۵ ق) از دیگر منطق نگاران دو بخشی اند. ملاصدرا (د. ۱۰۵۱) نیز کتاب التفتیح را در ساختار دو بخشی تدوین کرده است. وی در سنت دو بخشی با تقسیم علم به تصور و تصدیق و به تبع آن با تأکید بر دوگانگی فکر (تعریف و حجت) به تدوین منطق تعریف و منطق حجت می‌پردازد. ملاصدرا، علاوه بر ساختار دو بخشی، در مفهوم سازه‌های منطقی و نیز در تحلیل مسائل منطقی، غالباً پیرو منطق دانان مکتب دو بخشی است. پس از ملاصدرا نیز منطق نگاران دوبخشی دیگری وجود داشتند که چندان مشهور و صاحب نام نیستند. حاصل تلفیق یا التقاط نظام منطق نگاری دو بخشی و نه بخشی، منطق نگاری تلفیقی یا التقاطی است که با آثار منطقی ابن سهلان ساوی ظهور کرد، ولی رونق زیادی نیافت. تحفة السلاطین نمونه‌ای از این نظام منطق نگاری است.

استاد قراملکی به این نکته اشاره می‌کند که منطق نگاری دو بخشی به دلیل کارآمدتر بودن در آموزش منطق ماندگار شد و منطق نگاری نه بخشی و تلفیقی تا حدودی رخت بر بستند. شاید اکنون بتوان معنای این سخن رشر که پس از ابن سینا، کتاب‌های منطقی، عمدتاً شروعی بر کتاب‌های ابن سینا بود و تدریس کتاب‌های ارسطو از رونق افتاد، را بهتر درک کرد. رشر این امر را ناشی از گرایش به سمت مکتب شرق می‌داند و همچنین در تبیین آن مدعی است که اصولاً اگر علمی بیگانه بخواهد به بقای خود ادامه دهد باید چهره عوض کند تا از بیگانگی رهایی یابد.

به نظر رشر دلیل پرداختن مسلمانان در منطق به آثار ابن سینا بیشتر به خاطر این بود که او یک مسلمان بود و ارسطو یک بیگانه که نسبت به نوشته‌هایش جبهه گرفته می‌شد، اما در نظر استاد قراملکی این امر تنها ناشی از کارآمدی بیشتر نظام منطق نگاری دو بخشی است که در اشارات بوعلی جلوه یافت و نه بومی سازی منطق و وفق آن با اسلام.

این سخن مؤیدات بیش تری دارد، از جمله این که به قول خود رشر، بخش‌هایی از منطق (اواخر قیاس و برهان) در میان سریانیان تدریس نمی‌شد، تنها به این دلیل که گمان می‌رفت حاوی چیزی است که معارض با دین مسیحیت است، اما پس از انتقال به



سهروردی

فارابی



فضای اسلام توسط مسلمانان مورد مطالعه قرار گرفت. باز هم به قول خود رشر، فارابی آغاز گر مطالعه این بخش ها بود و می‌دانیم که تا امروز نیز مورد مطالعه واقع می‌شوند و این نقض سخن رشر است که بخش هایی از منطق یونانی در فضایی سریانی زبان با آیین مسیحیت تمثلاً مغفول واقع می‌گردند، اما در فضایی اسلامی علی رغم میل به بومی کردن علوم (به زعم رشر) مورد دقت و تفحص واقع می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که الگوی دکتر قراملکی در تبیین این تغییر نگرش مسلمانان کارآمد تر است.

مدلی که رشر ارائه کرده است، با ظواهر برخی از آثار بوعلی بسیار سازگار است. زیرا بوعلی خود ادعای نوآوری از موضع مشرقی داشته و آثار خود را حکمت مشرقیه و منطق مشرقیین نام نهاده است. این مدل، همچنین، تفاوت های فارابی با ابن سینا و رازی با طوسی و طوسی با خونجی را در بسیاری از موارد توضیح داده و قابل فهم می‌سازد.

اما اختلاف های بسیار عمیق بین طوسی و قطب الدین شیرازی با دانشمندانی چون ابهری و کاتبی بر اساس الگوی رشر قابل فهم نیست، زیرا رشر تمامی اینان را در مکتب غرب دسته بندی می‌کند. در حالی که اختلافات دیدگاه های منطقی این افراد در حدی است که نشان از تعلق آنها به دو مکتب منطقی دارد. طوسی تعدیل المعیار را در نقد تزییل الافکار ابهری می‌نویسد و جای جای آثار کاتبی معارض با مبانی و دیدگاه های طوسی است. این در حالی است که مدل قراملکی این اختلاف ها را تبیین کرده و از علل آنها جویا می‌شود و بین این منطق دانان از نظر نه بخشی بودن یا دو بخشی بودن فرق می‌نهد. این مدل، همچنین، تحولی را نیز در دیدگاه منطقی ابن سینا توضیح می‌دهد. بر اساس این مدل، تحول دیدگاه وی در حدی است که به عنوان یک منتقدان به دو شخصیت ابن سینای متقدم و ابن سینای متأخر تمایز می‌یابد. تمایز شفا و اشارات در این مدل قابل فهم است. فخر رازی که در الگوی رشر از مخالفان ابن سینا و از مکتب غرب است، در الگوی قراملکی جزو پیروان او در مسائل منطقی است و

خواجه طوسی که در الگوی رشر در مکتب شرق قرار می‌گیرد و از پیروان ابن سینا محسوب می‌گردد، در الگوی قراملکی از منطق دانان نه بخشی است که در مقابل ابن سینای متأخر یعنی صاحب اشارات قرار می‌گیرد. اما الگوی رشر نمی‌تواند این حقیقت را تبیین نماید که چرا فخر رازی با این که متعلق به مکتبی مخالف با مکتب ابن سیناست، در شرح منطق اشارات نقش مدافع وی را بازی می‌کند و شیخ طوسی که در منطق جزو مکتب ابن سیناست، نقش مخالف را، در حالی که بر اساس این الگو باید امر برعکس باشد.

در مدل رشر ملاک ها، مستندات و مبانی و تمایز مکتب غرب و شرق چندان واضح نیست. ملاک تمایز دو مکتب شرق و غرب و پیروان آن ها در بیان رشر، مبتنی بر گرایش افراد به آثار ارسطو و یا عدم گرایش آن هاست که ملاکی نسبی است و بر اساس آن نمی‌توان به مذاقه ای مسئله محور پرداخت. در حالی که با ابتدا بر تمایز ساختاری و محتوایی منطق نه بخشی یا دو بخشی می‌توان به تمایز دیدگاه ها و طرح مسائل از ناحیه هر منطق دان یا در هر اثر توجه بیشتری کرد. به عنوان مثال در این الگو می‌توان پیش بینی کرد که این کتاب به دلیل دو بخشی بودن، «طبیعی» را اعتبار می‌کند و آن کتاب به دلیل نه بخشی بودن، آن را اعتبار نمی‌کند.

مدل رشر تنها تمایز دو مکتب را بیان می‌کند، اما تطور این تمایز را مورد تحلیل قرار نمی‌دهد. در حالی که بر مبنای مدل قراملکی نظام های منطق نگاری از تحول و تطور معناداری برخوردارند. این تطور در منطق دو بخشی برخلاف نه بخشی تکاملی است.

در نهایت توجه به نمودارهایی که هر یک از این دو نفر در خصوص دسته بندی منطق دانان و بر اساس الگوهای پیشنهادی خود ارائه می‌دهند، بسیار حائز اهمیت است و به مقایسه این دو الگو کمک شایانی می‌کند.

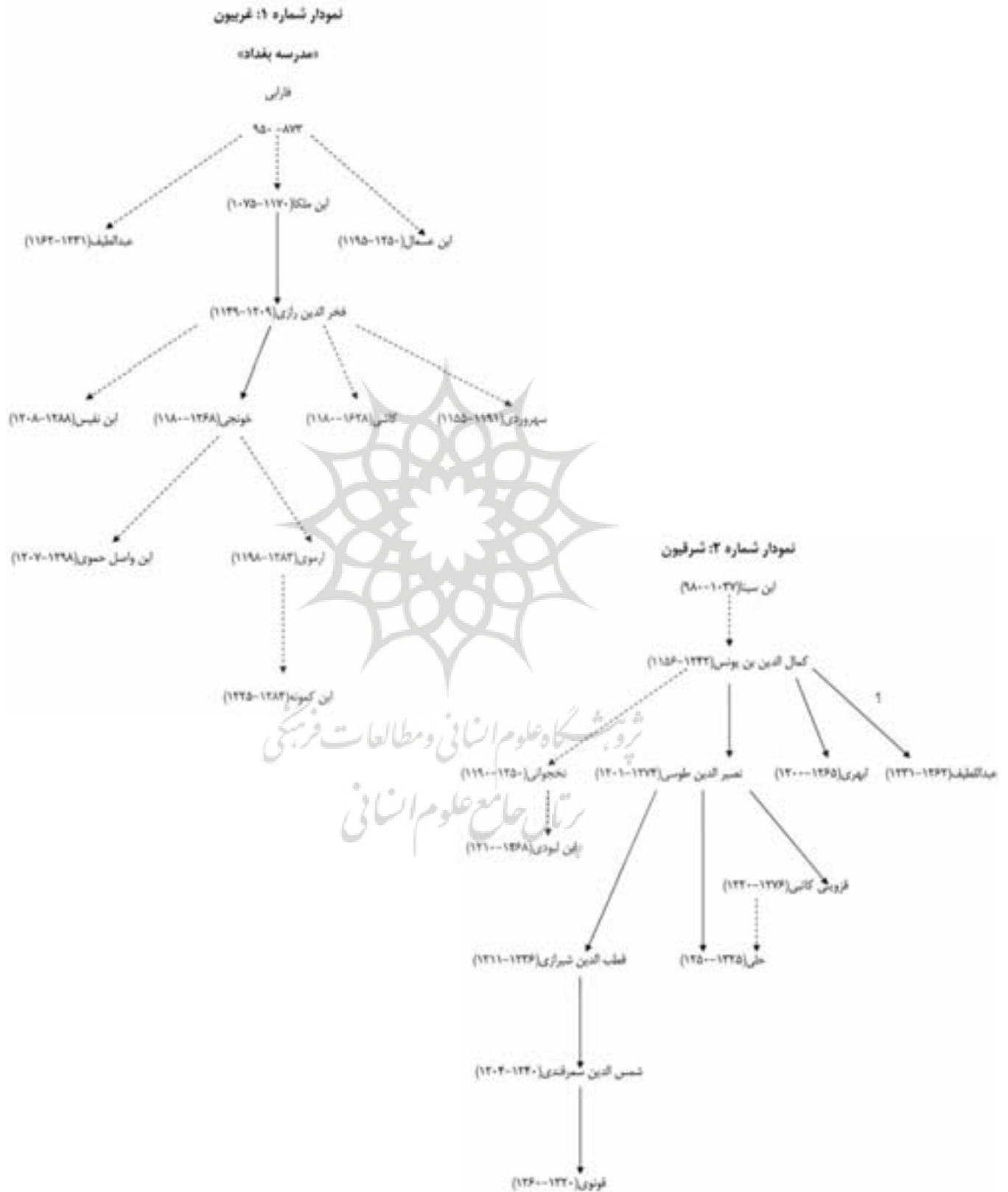
قراملکی



دانش پژوه

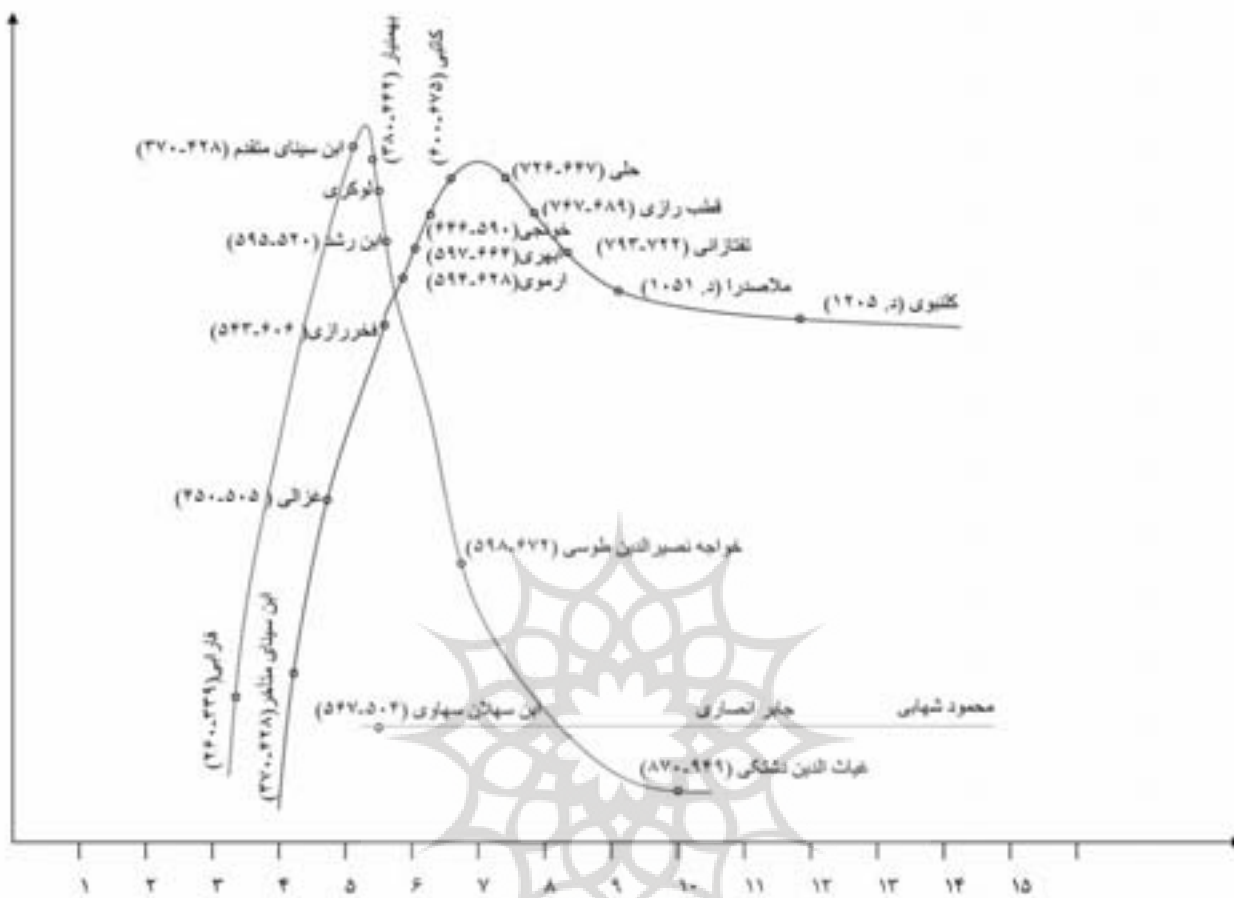
نمودارهای نیکولاس رشر:

نمودارهای شماره ۱ (غربیون) و نمودار شماره ۲ (شرقیون) به این مقاله به صورت جداگانه پیوست شده است.



نمودار پیشنهادی قراملکی:

این نمودار، نمودار شماره ۳ است که به مقاله پیوست شده است.



منابع و مأخذ

۱. جابر انصاری، محمد، تحفة السلاطین، به تصحیح: احد فرامرز قراملکی، میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
۲. رازی، فخر الدین، منطق المخلص، با مقدمه: احد فرامرز قراملکی، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۱.
۳. رشر، نیکلاس، سیر منطق در جهان اسلام، مترجم: دکتر لطف الله نبوی، فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۹.
۴. فرامرز قراملکی، احد، دوازده رساله در پارادوکس دروغگو، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۶.
۵. فرامرز قراملکی، احد، الاشارات والتنبيهات، سرآغاز منطق دو بخشی، آیینة پژوهشی، شماره ۲۴، ۱۳۷۳.
۶. فرامرز قراملکی، احد، از طبیعیه تا محمول درجه دو، مقالات و بررسیها، ش ۷۴، ۱۳۸۲.
۷. فرامرز قراملکی، احد، بدهت تصورات حسی نزد دانشمندان مسلمان، مقالات و بررسیها، ش ۷۲، ۱۳۸۱.
۸. فرامرز قراملکی، احد، نقش ابن سینا در توسعه منطق، همایش بین المللی ابن سینا، دانشگاه همدان، ۱۳۸۳.
۹. ملاصدرا، التنقیح فی المنطق، با مقدمه: احد فرامرز قراملکی، بنیاد حکمت صدر، ۱۳۷۸.
10. Rescher, N., *The development of arabic logic*, University of Pittsburgh press, 1964.

پی‌نوشت‌ها

۱. دانش آموخته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده هیات دانشگاه تهران: Fereshteh_abolhassani@yahoo.com
۲. رک: *The development of arabic logic*.
۳. رشر این جمله را از بوعلی نقل می‌کند که: «پیرو غیر منتقد ارسطو) زندگی خود را با اشتغال به گذشته سپری می‌کند، بدون این که به عقل خود مراجعه نماید و حتی اگر زمانی چنین کند، این چنین معتقد است که اجازه ندارد به بازنگری جملات گذشتگان پرداخته، در آنها دخل و تصرف نماید و چیزی به آنها بیافزاید یا آنها را اصلاح و تنقیح کند (*The Development of Arabic Logic*, p. 149).